**باسمه تعالی**

1/10/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - آیات دال بر برائت شرعیه - آیه «ما کنّا معذّبین حتی نبعث رسولا»

**موضوع:** برائت /ادله برائت /آیات دال برائت / ما کنا معذبین

**کلام شهید صدر در دلالت آیه**

در مورد آیه شریفه «و ما کنّا معذّبین حتی نبعث رسولا» صحبت می کردیم. شهید صدر فرموده بودند: بر استدلال به این آیه برای برائت دو اشکال شده است. یک مقصود ما در برائت نفی استحقاق است ولی این آیه دلالت بر نفی فعلیت عذاب دارد و نفی فعلیت عذاب، ملازم با نفی استحقاق نیست. و اشکال دوم این آیه مربوط به عذاب دنیوی است و بحث ما نفی عقاب در آخرت است.

ایشان در ادامه فرمودند: این دو اشکال وارد نیست. زیرا به قرینه واژه ما کنّا، این آیه مربوط به نفی استحقاق است و دلیلی برای اختصاص به عذاب دنیوی مگر به کار بردن صیغه ماضی در آیه وجود ندارد که نکته استعمال صیغه ماضی همین دلالت بر نفی شأنیت است نه دلالت بر اراده عذاب دنیوی.

**ما کنا دال بر نفی فعلیت است**

و بیان شد؛ واضح نیست ما کنِّا دال بر نفی شأنیت و نفی تناسب باشد و به نظر می رسد این ترکیب برای بیان احکام مستمره و بیان قضایایی که به عنوان قضایایی دائمی و مستمر سنت الهی بر آنها تحقق گرفته است، به کار برده می شود. البته این استعمال، اختصاص به خداوند هم ندارد. در

مورد خصوص خداوند بحث است که آیا افعال - مثلا کان- اگر به خدا نسبت داده شود، مجرد از زمان می شود یا نه؟ این سخن معروف است که افعال منسوب به خدا از زمان مجرد می شوند. به عنوان نمونه در بحر المحیط جلد 3 صفحه 300 به تناسب «کنتم خیر امة اخرجت للناس»[[1]](#footnote-1) می گوید: مراد دوام نسبت است نه زمان و انقطاع و در این بحث می کند که آیا کان می تواند دلالت بر دوام نسبت کند یا نه؟ و در بیان المعانی جلد 5 صفحه 455 آمده است: «الفعل اذا أضیف الیه تعالی یا لله تعالی تجرّد عن الزّمان و صار معناه الدوام بخلاف قولک کان الشیخ شابا» هر چند این کلام معروف است اما چون روشن نیست به چه تعبیری در کلمات وارد شده است، عجالتا موارد دیگری را مشاهده نکردم.

نتیجه؛ به نظر ما ظاهر ما کناّ رفع فعلیت نه نفی شأنیت و حتی احتمال این معنا نیز باعث می شود، نتوان به این آیه برای برائت، تمسک کرد. پس اشکال اراده رفع فعلیت نه نفی استحقاق مستحکم می شود.

**آیه اختصاص به عذاب دنیوی دارد**

مراد از اختصاص به عذاب دنیوی این است که رسم خداوند بر این تعلق گرفته که عذاب دنیوی را بعد از بعث رسل می فرستد نه این که نزول عذاب بعد از اتمام حجت و قبل از بعث رسل، مشکلی داشته باشد. در واقع دو اشکال مطرح شده، جدای از هم نیستند و اگر مراد در آیه، عذاب دنیوی باشد احتمال نفی فعلیت بودن و نه نفی استحقاق، مستحکم تر می شود.

شهید صدر در پاسخ به اشکال دوم دو نکته را متذکر می شوند: این صیغه دال بر نفی استحقاق است و نه نفی فعلیت و ظهور آیه با توجه به سیاق یا اختصاص به عذاب اخروی دارد یا لااقل به اطلاق عذاب اخروی را نیز شامل می شود.

اگر تقریب اختصاص به عذاب دنیوی تعبیر به صیغه ماضی باشد، طبیعتا به واسطه مطلبی که در مورد اشکال اول بیان شد پاسخ این تقریب نیز داده می شود زیرا ما کنّا معذّبین از مضیّ مجرّد شده و دال بر قضیه مستمره می باشد. در نتیجه اگر استدلال مستدلین برای اختصاص به عذاب دنیوی صیغه ماضی باشد، هم معنایی که ما بیان کردیم و هم معنایی که آقای صدر بیان می کند می تواند پاسخ آن باشد.

اما در رابطه با بحث سیاق جای سؤال دارد که چرا سیاق را اینگونه تعبیر کرده اند؟ بله آیات قبل از این آیه و صدر این آیه در مورد عذاب اخروی است اما بلا فاصله آیه بعد در رابطه با عذاب دنیوی است. «وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً»[[2]](#footnote-2) و کسانی که آیه را در رابطه با عذاب دنیوی دانسته اند به آیه بعد استشهاد کرده اند به خصوص که این آیه با واو عطف هم عطف شده است. بنابراین از سیاق مطلب خاصی استفاده نمی شود. بله اگر گفته شود: اطلاق آیه هم عذاب اخروی و هم عذاب دنیوی را می گیرد، بعید نیست اما روشن نیست چرا در برخی از کلمات به عذاب اخروی اختصاص داده شده است؟

**بررسی مستمک قائلین به اختصاص آیه به عذاب دنیوی**

**صیغه ماضی ما کنا**

ولی اصل این استدلال که شهید صدر می فرماید: کسانی که مراد را عذاب دنیوی دانسته اند تنها به صیغه ماضی بودن تمسک کرده اند، صحیح نیست. یکی از استشهادات همانگونه که بیان شد، ادامه آیه است و ممکن است در جواب گفته شود: همچنان که بعد از آیه، عذاب دنیوی آمده است قبل از آن احکام آخرت آمده است پس بنابراین برای اینکه اختصاص به عذاب دنیوی داشته باشد، قرینیت ندارد.

**استشهاد به حتی**

استشهاد دیگر که به نظر می رسد استشهاد عمده باشد این است. برای تقریب مطلب دو جمله را بیان می کنیم که مفاد این دو جمله با هم تفاوت دارد سپس آن را در آیه تطبیق می کنیم؛

گاه گفته می شود: ما قبل از این که پیغمبر بفرستیم کسی را عذاب نمی کنیم و گاه گفته می شود: ما بدون اینکه پیغمبر بفرستیم کسی را عذاب نمی کنیم. ظاهر کلام اول که ما قبل از اینکه پیغمبر بفرستیم عذاب نمی کنیم، قبلیت زمانی است و ظاهر انتهای غایت، انتهای غایت زمانی است. این عبارت به این معناست که این عذاب، عذابی است که صلاحیت نزول قبل از بعث پیغمبر را دارد و به این علت که بعث پیغمبر در دنیاست، عذابی که صلاحیت قبلیت را دارد عذاب دنیوی است. در معنای دوم نوعی تهافت صدر و ذیل موجود است زیرا؛ لازمه این معنا تغییر معنای حتی از انتهای غایت است و آیه باید به این معنا باشد که ما بدون اینکه پیغمبر بفرستیم در آخرت عذاب نمی کنیم. در حالی ظاهر حتی انتهای غایت است و ظاهر انتهای غایت، انتهای غایت زمانی هست. در نتیجه ظاهر این آیه مربوط به عذاب دنیوی است نه عذاب اخروی و نکته اصلی بحث همین مطلب

است بله برخی به ذیل آیه هم به عنوان مؤیّد استشهاد کرده اند. بنابراین مفاد این آیه شبیه آیه «وَ مَا کَانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَی حَتَّی یَبْعَثَ فِی أُمِّهَا رَسُولا»[[3]](#footnote-3) می باشد.

 به تعبیر دیگر؛ این آیه دال بر عذابی است که می تواند قبل از بعث رسل و یا بعد از بعث رسل باشد در حالی که عذاب اخروی نمی تواند قبل از بعث رسل باشد زیرا از جهت زمانی معنا ندارد که عذاب اخروی در دنیا واقع شود. ظاهر آیه این است که همان عذابی که می تواند قبل باشد، بعد از بعث رسل محقق می شود و عذاب اخروی که اصلا نمی تواند قبل باشد را ناظر نیست. در نتیجه اگر نگوییم آیه اختصاص به عذاب دنیوی دارد، لااقل اجمال دارد و نمی شود در مورد عذاب اخروی به آن تمسک کرد.

**استشهاد به سیاق**

سیاق هم با توجه به آیه ی بعد با عذاب دنیوی سازگار است و اختصاص به عذاب دنیوی با آیات قبل که در رابطه با عذاب اخروی است، تنافی ندارد زیرا همه این آیات در مقام بیان قوانین الهی هستند و برخی از این قوانین می تواند به خاطر استحقاق بوده و برخی ناشی از لطف الهی و منت خداوند بر امت باشد و لازمه اینکه صدر آیه در رابطه با عدم عذاب شخص به خاطر گناه دیگری است که قانونی است که عقلا بدون بیان شرعی نیز این نوع عذاب را قبیح می دانند این نیست که مراد از عذاب در ذیل هم عذابی باشد که بدون بعث رسل در نظر عقلا قبیح است. زیرا بین این آیات جهت مشترکه ای وجود دارد و آن بیان سنن مستمره الهی است. یکی از سنن مستمره الهی عدم عذاب در دنیا بدون اتمام حجت است که عقلا تاکید حجت را لازم نمی دانند ولی چون خداوند من سبقت رحمته غضبا است، همیشه در آخرین مرحله عقاب می کند و تا حجت را با ارسال رسل تأکید نکند - ولو عقلا در برخی از امور حجت را درک کنند- عذابش را نمی فرستد. پس تمام این آیات در مقام بیان سنن مستمره الهی هستند نه اینکه در مقام بیان چیزی باشند که عقلا قبح آن را درک می کنند تا اراده عذاب اخروی از آن استفاده شود.

بله اگر دلیلی خارجی بر این داشته باشیم که حتی به معنای بدون است مراد از قبل و بعد، قبلیت و بعدیت رتبی است به این معنا که بدون بعث رسل عذاب نمی کند ولو زمان عذاب تنها بعد از بعث رسل امکان پذیر باشد. در نتیجه این معنا عذاب اخروی را نیز شامل می شود.

سوال: آیا ظاهر آیه این نیست که خداوند می خواهد در روز قیامت به عملی که در دنیا اتفاق می افتد استشهاد کند که در آخرت هم اینگونه عمل می کنم و چون در دنیا بدون بعث رسل، عذاب نمی کردم در آخرت نیز بدون بعث رسل عقاب نخواهم کرد؟

پاسخ: اصل شبهه ای که منشأ این بحث ها شده است این است که آیا مخالفت با واجباتی که عقل انسان به وجوب آن حکم می کند، موجب استحقاق عقوبت است؟ اگر آیه مربوط به عذاب دنیوی باشد چون در نفی عذاب دنیوی استحقاق لازم نیست، پاسخ این اشکال بسیار آسان است به این بیان که مخالفت، موجب استحقاق عقوبت است ولی رسم خداوند بر این تعلق گرفته است که با وجود استحقاق عذاب نکند و این بیان تأکیدی بر همان اشکال اول می شود و همانگونه که بیان شد این دو اشکال مستقل از هم نیستند و اگر رسم خداوند در روز قیامت نیز این باشد که تنها با بعث رسل عقاب می کند، چون در عذاب دنیوی به معنای نفی استحقاق نبود در عذاب اخروی نیز نفی استحقاق نخواهد بود و اشکال نفی فعلیت تثبیت می شود. در نتیجه حتی اگر بیان رسم خداوند در مورد عذاب دنیویبرای اثبات رسم خداوند در رابطه با عذاب دنیوی نیز باشد، نفی عذاب تنها از باب امتنان ثابت می شود و در عذاب دنیوی نیز خداوند بدون انظار و بعث رسل منتا عقاب نمی کند و این آیه دال بر نفی استحقاق عذاب نیست و به بحث ما لطمه ای وارد نمی کند.

خلاصه؛ از این آیه نفی فعلیت عقاب استفاده می شود نه نفی استحقاق.

**تلازم اخبار به عدم فعلیت عذاب با عدم استحقاق**

حتی اگر آیه نفی فعلیت عذاب کند، ممکن است بگوییم از نفی فعلیت، نفی استحقاق هم استفاده می شود به این بیان؛

 مرحوم نائینی در بحث رفع ما لا یعلمون می فرماید: و لو این روایت برای نفی مؤاخذه است ولی نفی مؤاخذه دلالت بر نفی فعلیت تکلیف دارد زیرا تأمین مطلق نسبت به یک معصیت عقلا قبیح است. بله تأمین مشروط اشکالی ندارد و اگر مولا مثلا بگوید: اگر توبه کنید من می بخشم. باعث تجری نمی شود زیرا تضمینی بر موفقیت به توبه وجود ندارد و یا بگوید: اگر ائمه معصومین(علیهم السلام) شفاعت کردند من می بخشم. چون تضمینی بر شفاعت نیست، موجب تجری نمی گردد. مواردی مانند توبه و شفاعت نه تنها با حکمت محرمات منافات ندارند بلکه باعث دوری انسانها از یأسی می شود که گاه باعث فرورفتن بیشتر در گناه می شود و گنهکار می گوید: آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی. قانون شریعت و عقل هم بر خوف و رجا قائم شده است. توبه و شفاعت نیز بر پایه خوف و رجا استوار است.

 اما اگر تنها رجای مطلق موجود بود به این معناست که معصیت از بین رفته است. در بحث رفع القلمی[[4]](#footnote-4) که در این ایام مطرح است - صرف نظر از ضعف سندی روایت- از جهت دلالتی هم قابل پذیرش نیست. زیرا مضمون رفع القلم اخبار به نفی عذاب و نفی عقاب برای نوع مردمی است که محرک آنها بر اطاعت وجود عقاب در معصیت است. گاه نیز تأکید بیش از حد بر برخی از آموزه های دینی مانند رجا باعث تجری هم شده است. مثلا زمانی که بر شفاعت تأکید زیاد شود، افراد به تجری وادار می شوند. در نقلیات وارد شده است که شاعری اینگونه شعر گفته بود: «مجرم اگر محاسبه حشر با علی است من ضامنم تو هر چه بخواهی گناه کن» شب حضرت علی(علیه السلام) را در خواب می بیند و حضرت به او می فرمایند: «مجرم یقین محاسبه حشر با علی است شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن»

**معنای حدیث یوم رفع القلم**

در پرانتز مطلبی را بیان کنیم. زمانی در رابطه با حدیث رفع قلم با حاج آقا صحبت شد، فرمودند: معنایی که برای رفع قلم در نظر بدوی به نظر می رسد، مشکل عقلی دارد. ایشان احتمالی می دادند و می فرمودند: اگر از جهت سندی معتبر بود این توجیه برای روایت امکان داشت؛ برخی از امور محرم ذاتی نیستند و محرم بودن آنها به جهت سبک شدن انسان و از بین رفتن عزت او باشد زیرا مؤمن نباید خودش را ذلیل کند. فرض کنید مرجع تقلیدی برخی از رفتارهایی را که در جلسات انجام می شود، انجام دهد. معنای رفع قلم این است که رفتارهایی که به صورت عادی باعث کوچک شدن اشخاص می شود و خلاف مروت است در این روز به دلیل رفع قلم خلاف مروت نیست. به این معنا که دیگر حرام نیست و موضوع عوض شده است در این روز به خاطر اجازه، برخی از رفتارهای خاص که در روزهای معمولی باعث کوچک شدن می شود، انسان را کوچک نمی کند به این علت که محرم ذاتی نیستند و محرم بودنش به خاطر کوچک شدن است که در اینجا انسان کوچک نمی شود. صرف نظر از بحث سندی که از جهت سندی روایت قابل قبول نیست اگر کسی در مقام توجیه در مورد رفع قلم چنین مضمونی را بگوید، اشکال ندارد.

**وجود عقاب در محرمات لازم نیست**

به نظر می رسد کلام مرحوم نائینی از این ناحیه که تحریم بدون عقاب بر فعل حرام عقلا معقول نیست، صحیح نباشد زیرا؛ حاج آقا در بیانی می فرمودند: لازم نیست باعث بر ترک حرام حتما خوف از عقاب باشد و همین مقدار که ثواب بر ترک محرمات وجود داشته باشد، در باعثیت حرام کافی است و لازم نیست عقابی که بر فعل حرام متوجه شود. در نظر ایشان ممکن است شیئ ای حرام بوده و محرک آن برای افراد عادی ثواب باشد مانند مکروهات که در آنها عقابی بر مکروه نیست و تنها بر ترک مکروه ثواب مترتب است. ولی به نظر می رسد که عرفا - ولو در ارتکاز متشرعه که در انجام محرمات عقاب می بینند- بین اخبار به نفی عقاب و عدم فعلیت حرمت ملازمه عرفیه وجود داشته باشد. در رفع ما لا یعلمون نیز که شیخ می فرماید: برای رفع مؤاخذه است ولی از آن حکم ظاهری به اباحه فهمیده می شود، دلیلی عقلی بر آن وجود ندارد ولی عرفا استفاده می شود شارع در مقام ظاهر حکمی ظاهری را جعل کرده است. در نتیجه دلالتی عرفیه بین اخبار به نفی عقاب و عدم فعلیت آن حکم در مقام ظاهر وجود دارد و اگر حکم فعلیت نداشت طبیعتا استحقاق هم ندارد و بالملازمه نفی استحقاق هم استفاده می شود. در نتیجه اشکال بیان نفی فعلیت در آیه نه نفی استحقاق، به نظر قابل پاسخگویی است.

بله، اگر گفته شود آیه به عذاب دنیوی اختصاص دارد، ربطی به عذاب اخروی نداشته ولو بالملازمه به عذاب اخروی کاری ندارد. پس آیه رسم خدا در عذاب های دنیوی را بیان کند و عذاب اخروی ممکن است باقی باشد.

مرحوم آقای صدر پاسخی دیگر را مطرح کرده اند که آن را بررسی کرده و بحث را جمع می کنیم. به نظر ما این آیه از جهات مختلف بر برائت دلالت ندارد که در جلسه آینده انشاءالله کلام شهید صدر و وجوه مختلف اشکال به آیه را بیان خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد.

1. آل عمران: 110 [↑](#footnote-ref-1)
2. الاسراء، آیه 16 [↑](#footnote-ref-2)
3. القصص آیه 59. [↑](#footnote-ref-3)
4. بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج‏31 ؛ ص127 فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا يَوْمُ الِاسْتِرَاحَةِ، وَ يَوْمُ تَنْفِيسِ الْكُرْبَةِ، وَ يَوْمُ الْغَدِيرِ الثَّانِي، وَ يَوْمُ تَحْطِيطِ الْأَوْزَارِ، وَ يَوْمُ الْخِيَرَةِ ، وَ يَوْمُ‏ رَفْعِ‏ الْقَلَمِ‏، وَ يَوْمُ الْهُدُوِّ، وَ يَوْمُ الْعَافِيَةِ، وَ يَوْمُ الْبَرَكَةِ الحدیث [↑](#footnote-ref-4)